

تعارض اصل صحت با اصل استصحاب در فقه

(تاریخ دریافت ۱۳۹۷/۰۵/۱۵، تاریخ تصویب ۱۳۹۷/۱۰/۱۵)

دکتر بهنام اسدی

استاد دانشگاه

چکیده

منظور از اصل صحت در این معنا، آن است که اعمال دیگران را بایست حمل بر صحت و درستی کرد و مشروع و حلال انگاشت و مادامی که دلیلی بر نادرستی و حرمت آن پیدا نشده است، نبایستی در صورت دوران امر بین احتمال صحت و مشروعیت از یک طرف و عدم مشروعیت از طرف دیگر، اعمال افراد را نامشروع و نادرست پنداشت. یکی از قواعد مهم حقوق اسلامی قاعده اصالة الصحة^۱ است، که کاربرد فراوانی در فقه و حقوق اسلامی دارد و به اشکال مختلف مورد استفاده واقع می‌گردد. این اصل، معانی مختلفی در فقه و حقوق دارد که ذیلاً ابتدا به تعریف و توضیح دو معنای معروف و مشهور آن پرداخته می‌شود و سپس کاربرد اصالة الصحة را بیان نموده و در آخر به توضیح تعارض اصالة الصحة و اصل استصحاب با بیان نمونه‌هایی از مواد قانونی می‌پردازیم.

۵۳۳



واژگان کلیدی: اصل صحت، اصل استصحاب، جواز تکلیفی، مفهوم وضعی، احکام

شرعی

بخش اول: دلایل اصل صحت به معنای جواز تکلیفی

در مورد اصل صحت به معنای مذکور یعنی حمل اعمال مسلمانان بر مشروعیت، دلایل بسیاری گفته‌اند که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف: آیات قرآن کریم - در قرآن کریم، آیات زیادی وجود دارد که دلالت بر اعتبار اصل صحت می‌کند از آن جمله است آیه شریفه و «قولوا للناس حسنا» مطابق تفسیری که در اصول کافی از قول امام معصوم علیه السلام ۱- در این آیه آمده است درباره مردم تا هنگامی که چگونگی کارشان معلوم نشده جز به خیر سخن نگویند.

۲- آیه شریفه «و اجتنبوا قول الزور» یعنی از سخن دروغ و افترا پرهیزید.

۳- آیه شریفه «ان بعض الظن اثم» یعنی همانا برخی از گمانها، گناه است.

ب: روایات - در خصوص اعتبار اصل صحت، روایات فراوانی وارد شده است که به برخی از آنها نیز اشاره می‌شود

۱- در اصول کافی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام، نقل شده است که آن حضرت فرمودند: ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما یقلبک عنه و لاتظنن بکلمه خرجت من اخیک سوء و انت تجد لها فی الخیر سیلا: یعنی کار برادر دینی خود را به بهترین وجه تاویل کن تا آنگاه که از او رفتاری آید که باورت را دگرگون کند و نیز به گفتار برادرت تا وقتی که تفسیر نیک می‌توانی کرد، گمان بد مبر.

۲- از امام صادق علیه السلام، روایت است که به محمد بن فضل فرمود: یا محمد کذب سمعک و بصرک عن اخیک و ان شهد عندک خمسون قسامه انه قال و قال لم اقل و صدقه و کذبهم.

یعنی گوش و دیده‌ات را در مورد برادر خویش، تکذیب کن، اگر پنجاه نفر بگویند که وی چنان گفت او بگوید من نگفتم، سخن وی را درست پندار و آن دیگران را باور مکن.

۳- در خبر مستفیض دیگری آمده است که مؤمن، برادر خود را متهم نمی‌کند و هر کس برادر خود را متهم دارد، ایمان از دلش ناپدید می‌شود چنانکه نمک در آب حل و ناپدید می‌گردد.

استاد محمدجواد مغنیه در این باره می‌گوید: از اخبار مذکور چنان مستفاد می‌گردد که اسلام گویی در دل کافر هم نور ایمان می‌جوید و از دروغگو نیز انتظار راستی دارد و این باید مایه عبرت کسانی باشد که بی‌درنگ و بدون تامل، مردم را به فسق و نابکاری متهم می‌کنند و یا به کفر و بی‌دینی منسوب می‌دارند این اصل، مبتنی بر مصالح مسلمانان است زیرا چنانچه در زندگی روزمره، اصل را برفساد قرار دهیم و در کلیه اعمال و افعال مردم، تفحص و تجسس کنیم و با هر پدیده‌ای با شک و تردید مواجه شویم، قوام و استقرار نظام مدنیت و اجتماع از بین می‌رود و در امور روزمره مردم، اشکالات اساسی بروز می‌کند. اسلام برای جلوگیری از این مفاسد به مسلمانان دستور می‌دهد اعمال مردم را مادامی که خلافش از طریق ادله به اثبات نرسیده است، باید حمل بر صحت کنند و محکوم به حلیت و مشروعیت نمایند.

بند اول: اصل صحت به مفهوم وضعی

معنای دیگر اصل صحت، صحت در برابر فساد است که حکمی وضعی به شمار می‌آید؛ بدین مفهوم که باید رفتار فرد مسلمان را نوعی تفسیر کنیم که از آن آثار صحیح شرعی به بار آید. در اصل صحت به معنای تکلیفی، اشخاص موظف بودند اعمال دیگران را بر صحت یعنی مشروعیت حمل کنند و بیش از این دیگران ناصالح پنداشته نشوند بر اجرای این اصل، آثاری مترتب نبود؛ مثلاً اگر سخنی از فرد مؤمنی بشنویم و شک کنیم که سلام می‌دهد یا ناسزا می‌گوید در حمل بر صحت در این جا استفاده نمی‌شود که جواب سلام واجب است ولی در معنای اخیر نوع تلقی نسبت به اعمال دیگران در انجام یا اسقاط تکالیف و تنظیم روابط عبادی یا حقوقی مؤثر است. به تعبیر دیگر، اصل صحت در معنای تکلیفی، بیشتر، جنبه اخلاقی و روانی داشت، در حالی که در مفهوم وضعی، آثار و نتایج عملی بر آن مترتب است؛ مثلاً اگر عقد یا ایقاعی توسط شخصی صورت گرفت یا از فرد مسلمان، عبادتی انجام پذیرفت که درستی و نادرستی آن برای دیگران، آثار و نتایجی به بار می‌آورد، همچون نماز میت که چنانچه درست انجام گیرد، موجب سقوط تکلیف از دیگران می‌شود، مطابق اصل صحت باید عقد و ایقاع و یا عبادت او را درست و موافق آداب و احکام شرع و قواعد اسلام به شمار



آوریم. این معنا از صحت است که عمدتاً در مسائل حقوقی مورد بحث واقع شده و مقصود اصلی از قاعده مزبور است.

بند دوم: ادله اصل صحت در مفهوم وضعی

۱- اجماع: با تحقیق و تتبع در آثار فقها در می‌یابیم که در زمینه پذیرش اصل صحت، اتفاق نظر وجود دارد و این خود حاکی از اجماع بر اعتبار اصل مذکور است ولی با توجه به وجود ادله دیگر در این اصل، اجماع چندان ارزش استقلالی ندارد چرا که اجماع، اصطلاح اصولی نیست که کاشف از قول و فعل و تقریر معصوم باشد بلکه مستند به دلیل سیره عقلا و پاره‌ای از آیات و روایات است و به این نوع اجماع، اجماع مدرکی گویند که حجت نیست.

۲- سیره عملی مسلمانان بلکه کافه عقلا بر ترتیب آثار عقود و نیز حمل بر صحت در اعمال دیگران است. روش عقلا در همه کشورها و جوامع در تمام اعصار و ادیان مختلف، این بوده است که اعمال دیگران را حمل بر صحت کنند مگر این که به دلیل، خلاف آن ثابت شود چون این روش در شریعت اسلام نیز جاری بوده و مورد ردع و منع شارع مقدس هم واقع نشده است.

نهایتاً نتیجه می‌گیریم که بنای عقلا از جمله دلایل اصل صحت بوده و بلکه عمده‌ترین دلیل در این مبحث، همین دلیل است چه این که اگر این اصل در اجتماعات و زندگی بشر معتبر نباشد، بازار و روابط مسلمانان مختل گردیده، نظام اجتماعی آنها روبه اضمحلال می‌رود.

۳- دلیل عقل: طبق قواعد عقلی، اصل صحت را باید در زندگی روزمره، جاری ساخت زیرا در غیر این صورت، امور مردم دچار اختلال می‌شود و هرج و مرج در جامعه پیش می‌آید. اصل مذکور در سراسر زندگی مردم، دارای آثار عملی است و کلیه روابط معاملاتی و عبادی مردم را شامل می‌شود. در خصوص قاعده ید از حضرت صادق (ع) روایت شده است که آن حضرت فرمودند: لو لم یجز هذا لم یکن للمسلمین سوق؛ یعنی اگر این امر جایز نمی‌بود، برای مسلمانها بازاری باقی نمی‌ماند. اصل صحت و کاربرد و اهمیتش در زندگی روزانه مسلمانان به مراتب بیشتر از قاعده ید است زیرا در واقع، اعتبار و صحت‌ید، یکی از وجوه و مظاهر اصل صحت است. اگر اصل صحت را جاری ندانیم، لازم می‌آید در بسیاری از امور، اختلال ایجاد



شود؛ مثلا در مراسم عبادی روزانه با شك صحت در قرائت امام جماعت از اقتدا به او خودداری کنیم، یا به هنگام خرید گوشت از بازار شك کنیم که آیا به ذبح شرعی است یا خیر؟ و همین طور در همه کارهای اجتماع با دیده شك و تردید نگاه کنیم. شارع مقدس، این مقدار تکلیف مشکل را بر مکلفین مقرر نداشته است. بنابراین، طبق موازین عقلی و منطقی و برای جلوگیری از اختلال در نظام حیات اجتماعی و اقتصادی روزمره مردم، اصل صحت، مطابق عقل، امری است معتبر که فقدان آن باعث هرج و مرج می گردد.

۴- ظهور حال مسلمان: دلیل دیگری که می توان در این باره ذکر کرد، این است که ظهور حال مسلمان چنین اقتضا می کند که شخص مسلمان به علت پایبند بودن به احکام و مقررات اسلامی، مرتکب خلاف شرع نمی شود. بنابراین، اعمال وی را باید حمل بر صحت کنیم. همان طور که در معنای اول اصل صحت گفته شد، فطرت اولیه هر آدمی، پاک و درست است و این موضوع در فرد مسلمان و متدین به آیین مقدس اسلام، بیشتر متجلی می گردد. ظاهر حال مسلمان، اقتضا دارد که کار خلاف شرع از او صادر نشود و اصل بر این است که هر عملی که انجام می دهد، مطابق مقررات و ضوابط مذکور است. البته باید متذکر شویم که این استدلال با بنای عقلا فرق دارد. آنچه در سیره و بنای عقلا گفتیم، این بود که عقلا در برخورد با رفتار دیگران، اصل را بر صحت و جواز می گذارند ولی در این جا، فرض این است که مسلمان، تابع ضوابط و مقررات شرعی است و خلاف آن را مرتکب نمی شود؛ مثلا اگر عقدی یا ایقاعی مثل نکاح یا طلاق واقع می شود، تردید حاصل شود که در نکاح و طلاق مذکور، شرایط صحت عقد و ایقاع مذکور واقع شده است یا نه؟ بنا بر اصل فوق الذکر، عقد و ایقاع انجام شده باید صحیح تلقی گردد به دلیل این که شخص مسلمان از آن جا که مسلمان است، اصل در عمل او این است که پایبند به مقررات اسلامی باشد.

بخش دوم: اجرای اصل صحت در عقود

در قلمرو قراردادهای، اصل صحت از تاثیر مهمی برخوردار است. با این اصل، گاه به صحت قرارداد مشکوک الصحه حکم می کنند و گاه قراردادی را که در فقه اسلامی نام و عنوان خاصی ندارد و نیز قراردادهای جدید را صحیح می شمارند، مثل قراردادهایی که در عصر



شارع وجود نداشته است و در کتب فقهی هم غالباً عنوانی ندارد، مخصوصاً قراردادهایی که در قرون اخیر پدید آمده و مولود پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی و تجاری جدید است از قبیل عقد بیمه، قراردادهای مؤلف با ناشر و مخترع و کاشف یا صاحب کارخانه با کسی که می‌خواهد از اختراع یا کشف استفاده کند. در مورد نخست، باید گفت هرگاه در صحت عقدی از این جهت شک کنیم که واجد چیزی است که احتمال مانعیت آن را می‌دهیم و یا فاقد چیزی است که احتمال شرطیت آن را می‌دهیم؛ مثلاً در صحت عقد معلق شک کنیم، از این جهت که واجد تعلیق است و ما احتمال مانعیت آن را می‌دهیم و یا در صحت عقد مجهول شک کنیم، از این جهت که فاقد علم به عوضین است و ما احتمال شرطیت آن را می‌دهیم، در چنین مواردی به موجب اصل صحت به درستی عقد حکم می‌کنیم. صاحب عناوین می‌نویسد: فکل ما یسمى عقداً لو شک فی صحته و فسادہ لفقده ما یحتمل کونه شرطاً او کونه مانعاً یحکم بالصحة لدخوله تحت العموم؛ یعنی هر آنچه را که عقد نامند، هرگاه در صحت و فسادش به جهت احتمال فقد شرط یا احتمال وجود مانع تردید کنند، صحیح می‌شمارند زیرا داخل در عموم وفای به عقود قرار می‌گیرد. حکم به صحت عقد در صورتی که شک ما در صحت آن از قبیل شبه حکمی باشد، نه موضوعی مثل این در صحت بیع صرف شک کنیم که آیا قبض در صحتش دخیل هست یا خیر؟ (شک در دخالت شرط) و نیز در صحت معامله تعلیقی تردید داشته باشیم که آیا تعلیق، مبطل قرارداد است یا خیر؟ (شک در مانع). در چنین صورتی به اصل صحت استناد می‌کنیم و معامله را صحیح تلقی می‌کنیم. بدیهی است که توسل به اصل صحت به معنای فوق در صورتی رواست که دلیل خاص معتبری بر لزوم وجود قید محتمل‌الدخول یا لزوم فقد قیدی که عدم آن محتمل‌الدخول است، وجود نداشته باشد و الا باید موافق دلیل خاص رفتار شود و دلیل عام مورد تخصیص قرار گیرد، اما در شبهات موضوعی به اصل صحت در عقود نمی‌توان استناد کرد زیرا مستند اصل مزبور، عموماً و اطلاعات ادله است و به عموماً و اطلاعات وقتی می‌توان استناد کرد که وجود موضوع یا قیودش احراز شده باشد؛ مثلاً هرگاه در مورد صحت بیعی شک کنیم که آیا متعاقدین، اهلیت داشته‌اند یا خیر؟ بدیهی است با استناد به اصل صحت در عقود نمی‌توان مشروعیت معامله را

اثبات کرد زیرا معلوم نیست که معامله انجام یافته مصداق عنوان عقد یا تجارت و یا بیع واجد شرایط و فاقد موانع باشد تا بتوانیم به عمومات و اطلاقات تمسک کنیم و با دلایلی از قبیل «اوفوا بالعقود» و «احل الله البيع» و امثال آن نمی‌تواند موضوع خود را اثبات کند و معلوم نماید که متعاملین حین وقوع معامله، اهلیت داشته‌اند یا خیر؟ اصولیین در جای خود اثبات کرده‌اند و بیان داشته‌اند که تمسک به عام در مورد شک موضوعی، تمسک به عام در شبهه مصداقیه است که صحیح نیست، با دلایلی که ذکر شد، هیچ دلیلی نمی‌تواند برای خود، موضوع درست کند بلکه کار هر دلیل، این است که حکم موضوعی را بیان دارد که موضوعیت آن از خارج محرز و مسلم شده است. لذا در مورد این نوع از شبهات باید به اصل اولی که فساد معامله است، تمسک کرد. چنانچه در مثال فوق به عدم اهلیت متعاقدین حکم می‌کنیم، البته هرگاه قبل از انجام معامله، اهلیت متعاملین مسلم و در حین وقوع مشکوک باشد با اجرای استصحاب، آنها را هنگام معامله نیز واجد اهلیت می‌شناسیم لیکن این حکم به اهلیت از طریق اصل مثبت موضوعی و در این مثال از استصحاب موضوعی ناشی شده است، نه از راه «اوفوا بالعقود» یا ادله اثبات حکم، چرا که این اصل که در موضوع و منشا شک در صحت جاری می‌شود، حاکم و مقدم است و لذا در این صورت هم باز به صحت عقد حکم می‌کنیم.

بخش سوم: موارد جریان اصل صحت در اعمال، عقود و ایقاعات

در خصوص جریان اصل صحت در اعمال، عقود و ایقاعات، دانشمندان حقوق اسلامی، قیودی را ذکر کرده‌اند که در این جا به اهم آن قیود اشاره می‌شود:

۱- جریان قاعده، منوط به احراز عنوان عمل است، در صورتی که فعلی از شخصی صادر شود و آن فعل، معنون به یکی از عناوین باشد. اگر در صحت و فساد آن عنوان شک شود، بنای عقلا حمل بر صحت آن عنوان است. بنابراین، در عنوان موجود که احتمال فقدان جزء یا شرط و یا وجود مانع در آن می‌رود و قهرا این احتمال سبب می‌شود که آن عنوان به طور فاسد موجود شده باشد، بنای عقلا بر صحت آن عنوان است. ولی اگر اصل عنوان، مشکوک و غیر محرز باشد، اصل صحت جاری نمی‌شود زیرا قصد عنوان به منزله موضوع است از برای این قاعده. نتیجه، آن که بنای عقلا بر حجیت این قاعده پس از احراز اصل عنوان است. در



اصطلاح گفته می‌شود قصد عنوان در عناوین قصدیه، محقق خود عنوان است و بالضروره، احراز عنوان به منزله احراز موضوع و عقدالوضع قاعده است؛ مثلاً شخصی که نماز ظهر می‌خواند، بعد از صدور نماز از شخص، اصل صحت نماز جاری نمی‌گردد جز این که محرز گردد که شخص، عنوان ظهر را قصد کرده است. همچنین نیابت در عبادات نیز از عناوین قصدیه است، مثلاً اگر قرار است شخصی به نیابت از دیگری حجبی به جا آورد یا زیارت یکی از معصومین علیهم‌السلام را بنماید، اگر بدون قصد معلوم گردد که نایب قصد نیابت کرده، منتها شك کند که نایب، عملش را درست انجام می‌دهد و شرایط لازم را به جا می‌آورد یا خیر؟ در این صورت، اصل صحت در عمل نایب جاری می‌شود و طبق آن، انجام تکلیف از شخص مستتیب ساقط می‌گردد. مرحوم شیخ انصاری در این باره مطلبی دارند که حاصلش این است عملی که نایب انجام می‌دهد دو حیثیت و یا دو جهت دارد: یکی حیثیت مباحثی و صدور عمل از او، دیگر، حیثیت و جهت نیابتی و این که عمل را به نیابت از غیر انجام می‌دهد. هر کدام از این دو جهت، احکامی مخصوص به خود دارد؛ مثلاً در نماز نیابتی از جهت حیثیت اولی، نایب لازم است تکلیف خودش را مراعات کند، چنانچه لازم باشد نماز را به جهرا بخواند، همان را باید عمل کند و اگر نماز اخفات را لازم داشته باشد، همان را باید عمل کند، هر چند نایب نیابتش از جانب زن باشد که فوت شده و یا در حکم پوشش که صرفاً بر نایب مرد، ستر عورتین در نماز کافی است، همان اندازه را رعایت می‌کند، هر چند نیابت او از جانب میت زن بوده باشد، اما از جهت حیثیت دوم، لازم است مواردی را که بر منوب عنه واجب است، رعایت کند مثلاً از نظر قصر و اتمام در نماز نایب، اگر نیابتش در خصوص نماز قصری است، نماز را باید به قصر بخواند و چنانچه نیابت دارد، نماز را تمام بخواند، همان‌طور باید تمام بخواند. حال در رجوع به اصل صحت می‌گوییم چنانچه بخواهیم نسبت به صحیح بودن عمل نایب از جهت اولی حکم کنیم و اصل صحت را جاری کنیم، جریان اصل صحت، کافی نیست که به فراغت ذمه میت حکم کنیم زیرا به اصل صحت، قصد نیابت ثابت نشده است. البته به مقتضای اصل صحت، عمل نایب را مستحق اجرت می‌دانیم چراکه مورد اجاره، عمل صحیح است و اصل عمل هم که محرز گردیده است. مرحوم آیه الله خوئی در جواب بیان



شیخ اعظم (ره) می‌گویند: از شیخ تعجب می‌کنیم که چگونه بین حکم به فراغت ذمه میت از تکلیف و استحقاق اجرت از جانب نایب، تفکیک قائل شده است، در حالی که عمل مورد اجاره صرفاً عمل صحیح نیست بلکه عمل صحیح به نیابت از جانب میت یا منوب عنه است که خود شیخ هم گفت: به اصله الصحه قصد نیابت ثابت نمی‌گردد، اما چگونه است که به اصل صحت، استحقاق اجرت نایب ثابت گردد؟ پس صحیح این است که بگوییم بین فراغت ذمه میت از تکلیف و استحقاق اجرت نایب، فرقی نیست چه آن که هر دو در جریان اصل صحت، موقعی محقق می‌شوند که قصد نیابت احراز شده باشد.

بخش چهارم: لزوم تحقق عنوان عمل در معاملات

شکی که در عقود و معاملات حاصل می‌شود، چندین فرض دارد: الف: شک در ارکان اصلی معامله: منظور از ارکان اصلی معامله مواردی است که با فقدان آنها عنوان معامله و عقد بر عمل انجام شده صدق نگردد، مثل این که در معامله شک کنیم آیا ثمن وجود داشته یا نه؟ یا این که عوضین مالیت داشته‌اند یا خیر؟ چه این که در معاملات از شرایط اصلی، این است که ثمن و مئمن وجود داشته و مالیت داشته باشند. بنابراین، چنانچه معامله‌ای فاقد اوصاف مذکور باشد عرفاً عنوان معامله بر آن اطلاق نمی‌شود. فقها در اصطلاح شک در عوضین را شک در قابلیت مورد می‌دانند.

۵۴۱



ب: شک در شرایط متعاقدين: گاهی شک در صحت عقد از این جهت است که طرفین معامله، شرایط لازم را دارند یا خیر؛ مثلاً عاقل و بالغ‌اند یا نه؟ به عبارت دیگر، شک در قابلیت فاعل باشد که از این جهت در صحت معامله، تردید به وجود بیاید.

ج: شک در وجود شرط فاسد یا مانع: با احراز این که مورد و فاعل قابلیت دارند، ممکن است، شک در وجود مانع یا شرایط فاسده‌ای باشد که احتمال دارد معامله را باطل کند.

د: شک در مقررات ظاهری: ممکن است شک در شرایط صوری و جنبی عقد حاصل شود مثل این که آیا ایجاب بر قبول مقدم بوده است یا خیر؟ بسیاری از فقها و اصولیین بیان داشته‌اند که شکی نیست که اصل صحت در سه قسم اخیر جاری می‌شود، اعم از این که شک در شرایط متعاملین یا مقررات ظاهری و وجود شرط فاسد و مانع نباشد ولیکن شیخ انصاری (ره)

اصل صحت را در همه موارد فوق جاری می‌داند و احراز اموری را که در صدق عنوان عقد، معتبر است، لازم نمی‌داند و اصل صحت را حتی در موارد وجود شک در قابلیت عوضین جاری می‌کند، ایشان در دلیل نظر خود بیان کرده‌اند که سیره قطعی عقلا، قائم است بر این که معاملاتی که از مردم به طور کلی صادر می‌شود، آثار عملی خود را داشته باشد و صحیح تلقی گردد و چنانچه شک کنیم بایع، مالک ثمن است یا غاصب، سیره عقلا، قائم است به این که در این جا حمل بر صحت بیع شود. در پاسخ مرحوم شیخ انصاری برخی از بزرگان گفته‌اند: گرچه مطلب همین طور است، با اینکه قابلیت فاعل احراز نشده است ولیکن از جهت قاعده ید، این مطلب واقعی است نه اصل صحت. به عبارت دیگر، قابلیت فاعل در موارد مذکور یا قابلیت عوضین در این موارد از طریق قاعده ید محرز است نه اینکه با عدم احراز قابلیت اصل صحت جاری شده باشد.

۳- از موارد دیگری که در جریان اصل صحت باید لحاظ گردد، این است که امر، دایر باشد بین صحت فعلی و بطلان کلی، مثلا وقفی که از حاکم یا متولی صادر می‌شود با شک در مسوغ وقف، حکم به صحت وقف طبق اصالة الصحة داده می‌شود اما در بیع فضولی، حکم به صحت متوقف بر اجازه مالک است. در این جا، صحت از آن جهت که در صدور اجازه شک داریم، جاری نمی‌شود چه این که اگر اجازه صادر شود، صحت بیع، قطعی است و دیگر جایی برای جریان اصالة الصحة باقی نمی‌ماند و پیش از صدور اجازه هم اساسا اصل صحت جاری نمی‌شود.

۴- مطلب دیگری که در جریان اصل صحت باید دقت شود، این است که در جایی که عملی به حسب طبیعت اولیه اش فاسد است و صحت بر خلاف طبیعت آن می‌باشد، اصل صحت جاری نمی‌شود مثل بیع وقف که به مقتضای طبیعتش فروش آن جایز نیست، بلکه فاسد است. فقط در موارد بسیار کمی بیع وقف جایز می‌شود؛ مثلا وقتی که عدم بیع، منجر به نابودی شود یا فروختن کالای رهنی که طبع اولی آن، فساد معامله می‌باشد و صحت آن منوط به اذن مرتهن است. در این گونه موارد، چنانچه شک در صحت عقد یا عبادتی بشود که از دیگری صادر

می‌گردد، حکم به صحت آنها جایز نیست، چه این که طبع اصلی و اولی در آنها فساد است و عقلا هم در چنین مواردی به صحت این نوع موارد حکم نمی‌کنند.

۵- برخی از دانشمندان در خصوص قیودی که در اصل صحت رعایتش لازم است، قید دیگری ذکر کرده‌اند مبنی بر این که این قاعده در مورد عملی جاری می‌شود که به اتمام رسیده باشد اما چنانچه هنوز عملی آغاز نگشته و ایجاد نشده است، حکم به صحت عمل متصور نیست و جاری نمی‌شود. همچنین اگر شخص عمل را شروع کرده، در حین انجام آن است، اصل صحت جاری نمی‌شود؛ مثلاً اگر شخص قصد کرده بر میت نماز بخواند، قبل از خواندن نماز، حکم به صحت نماز داده نمی‌شود. بنابراین، موطن جریان اصالة الصلوة بعد از وجود و تحقق عمل و بعد از فراغ از عمل است اما در مسئله احکام میت که واجبات کفایی درباره میت است مثل غسل، تکفین، تدفین و نماز بر میت، اگر شخصی را ببینیم که مشغول انجام دادن این موارد نسبت به میت است، از جهت این که خللی در اعمالش پیش می‌آید یا خیر، عملش را حمل بر صحت و درستی می‌کنیم؛ این حمل بر صحت از جهت اصالة الصلوة نیست بلکه از این جهت است که اطمینان داریم شخص، کامل انجام می‌دهد یا از هر جهت استصحاب بقا بر اشتغال به این اعمال تا اتمامش می‌باشد. البته بعد از اتمام عمل هرگاه در صحت و فساد این اعمال شک شود، طبق اصل صحت بر درستی و صحت حمل می‌گردد ولیکن باید گفت این تحلیل درست نیست چرا که عمده دلیل اصل صحت، ارتباط با اعمالی نیست که به اتمام رسیده است بلکه از آن جایی که کاری را که شخص بالغ، عاقل و مسلمان شروع کرده است، عقلا بر صحت حمل می‌کنند، باید گفت اصل صحت در پیش از اتمام و حین انجام هم جریان دارد و دلیلی ندارد که جریان اصل صحت را صرفاً بعد از اتمام عمل بدانیم.

۶- نکته دیگری که ذکرش لازم است، این است که اصل صحت در کلیه معاملات، اعم از عقود و ایقاعات جاری است و بر اصالة الفساد در معاملات که اصل اولی است، مقدم می‌باشد، چرا که اصل صحت، یک اصل ثانوی لفظی است و الا با صرف نظر از ادله لفظی مقتضای اصل اولی، فساد معامله است، چه این که آثار هر عقد، امور حادثی هستند که همه مسبوق به



عدم‌اند و مقتضای استصحاب حالت سابقه، عدم همه آنهاست. این اصل که به آن استصحاب عدم تاثیر نیز گفته می‌شود، در مواردی جاری است که ادله لفظی به علتی جاری نباشد و نتیجه اصل لفظی یعنی اصل صحت عقد هم که زائیده آن است، نیز جاری نمی‌شود. در این صورت است که باید به اصل اولی که اصل فساد معامله می‌باشد و از استصحاب استفاده شده است، تمسک کرد؛ مثلاً در مورد شبهات موضوعیه که نمی‌توان به ادله لفظیه تمسک کرد، زیرا تمسک به دلیل در مورد شک موضوعی، تمسک به عام در شبهه مصداقیه است که جایز نیست چون هیچ دلیلی نمی‌تواند برای خود موضوع درست کند بلکه همانطور که در مباحث گذشته نیز یادآور شدیم، هر دلیل، صرفاً حکم موضوعی را که موضوعیت آن از خارج، محرز و مسلم شده است، بیان می‌دارد و اما در شبهات حکمیه که موضوع محرز است ولی حکم آن را نمی‌دانیم، تمسک به اصل ثانوی که از عمومات و اطلاعات ادله استفاده شده، بلامانع است و بلکه اساساً باید به همین اصل تمسک کرد و نمی‌توان در آن مورد به دلیل اولی استناد نمود، چه مستند اصل اولی، استصحاب است و استصحاب در موردی جاری می‌شود که اصل لفظی که اماره است، وجود نداشته باشد.

بخش پنجم: مراد از اصل صحت، صحت واقعی است یا صحت به اعتقاد

فاعل؟

گاهی ممکن است عملی از شخصی صادر شود و برای ما در صحت و فساد آن تردید وجود داشته باشد و تردید، معلول جهاتی باشد که نزد ما معتبر است ولی فاعل در حین عمل، خود را ملزم به انجام آن نمی‌دانسته و یا معتقد به اعتبار آن نبوده است. در این صورت، اجرای اصل صحت چگونه خواهد بود؟ فرضاً اگر شخصی به وکالت از ما عقد نکاحی انجام دهد و پس از انجام برای ما تردید حاصل گردد که آیا ایجاب را مقدم بر قبول داشته (تا عقد مزبور صحیح انجام گرفته باشد) یا به صورت عکس آورده (تا فاسد و بی‌اثر باشد)، چنانچه در نزد فاعل، تقدم ایجاب بر قبول در عقد نکاح معتبر نباشد و یا جاهل به اعتبار آن باشد، برای ما که به اعتبار آن عقیده داریم، اجرای قاعده صحت چگونه خواهد بود و چه نتیجه‌ای بر آن مترتب است؟ آیا می‌توانیم با اجرای قاعده صحت، نتیجه بگیریم که عقد مزبور صحیح انجام گرفته،



بدان معنا که حتی شرایطی را که ما معتقد به اعتبار آن هستیم، واجد بوده است؟ در پاسخ، برخی که مستند قاعده صحت را تنها ظهور حال مسلم می‌دانند، معتقد شدند که اجرای قاعده مزبور، بیش از صحت نزد فاعل را نتیجه نمی‌دهد زیرا چیزی را که مسلمان در حین انجام عمل به اعتبار آن عقیده ندارد، انگیزه‌ای برای رعایت آن برای او وجود نخواهد داشت. لذا قبل از هر چیزی باید اعتقاد فاعل نسبت به شرایط و موانع احراز گردد ولیکن نظر مشهور فقها بر این است که منظور از صحت، صحت واقعی است، نه صحت در نزد فاعل، دکتر ابوالقاسم گرجی در این خصوص می‌نویسد: «هرگاه مراد از صحت صحت به اعتبار حکم تکلیفی باشد، سخن این بزرگان وجهی دارد که گفته‌اند صحت به اعتبار فاعل منظور است، لیکن از آن جا که مقصود، صحت به اعتبار حکم وضعی یعنی ترتب آثار شرعی است، بدون تردید باید گفت مراد از صحت، صحت واقعی است، چه این که از حمل فعل شخص به صحت به آن معنا که عقیده فاعل است، ثمره‌ای عاید نمی‌شود؛ اگر کسی را ببینیم که بر جنازه‌ای نماز می‌گذارد چه نتیجه‌ای از صحت نماز، موافق اعتقاد نمازگزار حاصل می‌شود؟ هرگاه چنین نمازی شرعا و واقعا درست نباشد، موجب سقوط تکلیف از ما نمی‌شود. بنابراین، حمل بر صحت، هنگامی مفید است که مقصود، صحت واقعی باشد. مرحوم آیه الله موسوی بجنوردی نیز در این که

۵۵۵

منظور از صحت در قاعده اصالة الصحة صحت واقعی است، بیان داشتند: عمده دلیل بر اعتبار اصل صحت، بنای عقلا و دلیل عقل است و عقلا، معاملات و اعمال عبادی دیگران را بدون لزوم تفحص و تحقیق قبلی در زمینه‌های فکری و اعتقادی فاعل، حمل بر صحت می‌کنند. بنابراین، ملاک، صحت نزد فاعل نیست بلکه صحت واقعی است. اصل صحت، یک اصل عقلایی و اجتماعی است که برای قوام جامعه و استواری روابط و مناسبات اجتماعی از سوی خردمندان معتبر شناخته شده است و بی‌گمان بدون آن، اصل مناسبات و روابط اجتماعی و اقتصادی مردم مختل می‌گردد، چراکه در روابط پیچیده انسانها اگر بنا باشد در هر مورد نسبت به عمل دیگران با تفحص و تحقیق قبلی اقدام شود، حیات جامعه به رکود می‌گراید و تحرک و فعالیت از بین می‌رود و تردیدی نیست که حسن جریان امور، مطلوب عقل و اختلال نظام، نزد خرد، محکوم و مردود می‌باشد. نتیجه این که عقلا، اعمال عبادی و معاملی یکدیگر



را حمل بر صحت می‌کنند علاوه بر این که رویه عملی مردم در جامعه اسلامی، این است که مثلاً وقتی کسی همسرش را طلاق می‌دهد، دیگران این عمل حقوقی او را حمل بر صحت کرده، پس از انقضای عده، دیگری با آن زن ازدواج می‌کند بدون آن که نسبت به عقیده او درباره شرایط اجرای صیغه طلاق، جست‌وجو و تفحص نماید و یا اگر کسی دیگری را وکیل یا وصی قرار می‌دهد، متعارف آن است که به مدلول وکالت و یا وصایت عمل می‌کند بدون آن که پیش از هر چیز در نحوه اعتقاد او نسبت به مسائل وکالت و وصایت، تحقیق و تفحص گردد.

بخش ششم: اصل صحت از امارات است یا از اصول عملیه؟

بین دانشمندان اختلاف است در این که اصل صحت از امارات معتبره است یا از اصول عملیه؟ و چنانچه از اصول عملیه باشد، از اصول محرزه است یا از اصول غیر محرزه؟ قبل از جواب به این سؤالها، لازم است که مختصراً هریک از موارد فوق توضیح داده شود. اماره، دلیلی را گویند که کاشف از واقع باشد به نحو کاشفیت ناقص، مثل مواردی که نسبت به واقع، افاده ظن می‌کنند همچون خبر واحد، که هرگاه از جانب شارع معتبر شناخته شود، گفته می‌شود کاشفیت اماره، کامل و تمام می‌شود و از آنها به امارت معتبره تعبیر می‌گردد، و بدین ترتیب اماره حالت طریقت نسبت به کشف احکام شرعی واقعی دارد و جعل شارع هم از باب متمیم کشف و کامل کردن کاشفیت اماره است. اصل احرازی - اصل احرازی، عبارت است از دلیلی که نوعی از کاشفیت، نسبت به واقع در آن وجود دارد. منتها شارع، آن را از این جهت که کاشف از واقع باشد، معتبر نکرده و جهت کاشفیت را در آن لحاظ ننموده است، بلکه در مقام عمل مقرر فرموده که به آن توجه شود و مورد عمل قرار بگیرد و آن اصل را تعبداً به منزله واقع لحاظ کرده است که آثار و احکام دلیل کاشف را نیز داشته باشند. اصل غیراحرازی - دلیل یا اصل غیر احرازی، دلیلی است که به طور کلی هیچ‌گونه کاشفیتی از واقع و نسبت به احکام واقعی ندارد و صرفاً در حال شک و تحیر و در مقام عملی براساس حجت ظاهری به آن عمل می‌شود. مرحوم میرزای نائینی در فوائدالاصول در مورد این تفاوت، این سه مورد ذکر کرده است:



در باب طرق و امارات آنچه جعل گردیده، طریقت، کاشفیت و واسطه بودن در اثبات واقع است. اما در اصول محرزہ جهت سوم از علم طریقی، مجعول می‌باشد یعنی اقدام و حرکت عملی به طرف معلوم ملاک است. احراز در باب اصول محرزہ هم غیر از احراز در باب امارات است. احراز در باب امارات، به دست آوردن واقع و کشف حکم واقعی است، قطع نظر از مقام عمل اما احراز در باب اصول محرزہ، احراز عملی در باب تطبیق عمل با مؤدی و نتیجه اصل می‌باشد. اما مجعول در اصول غیر محرزہ، مجرد تطبیق عمل به یکی از طرفین شک است بدون این که نظریه واقع باشد. ملاک اختلاف فقها در خصوص اماره یا اصل بودن قاعده صحت، اختلاف در مدرک و دلیل اصالة الصحة است بدین معنا که مدرک قاعده را چنانچه اجماع بدانیم یا ظهور حال مسلم را مورد استناد قرار دهیم، حجیت آن به مقدار قدر متیقن خواهد بود که همان ترتیب آثار شرعی بر فعل صحیح است ولی نسبت به لوازم عقلی فعل صحیح، حجیت نخواهد داشت و در این صورت، اصل صحت به عنوان اماره محسوب خواهد شد. اما اگر دلیل و مدرک اصل صحت، بنای عقلا باشد، باید دید بنای عقلا که حمل بر صحت در افعال دیگران می‌کنند، از باب تتمیم کشف و نظر به واقع است یا از باب جری عملی «بما انه متیقن» می‌تواند باشد؟ و یا این که بنای عقلا صرفاً طبق ظهور صحت از عمل غیر است بدون این که بنای آنها به صحت «بما انه متیقن» باشد؟ در جواب می‌گوییم چنانچه احتمال اول را ترجیح دهیم، اصل صحت جزو طرق و امارات به شمار می‌آید و قهراً ملزومات و لوازم عقلی آن هم حجت خواهد بود اما در صورت ترجیح احتمال دوم، این قاعده جزو اصول محرزہ و یا اصول تنزیلیه به شمار می‌آید و چنانچه احتمال سوم را ترجیح دهیم، اصل صحت از اصول غیر محرزہ خواهد بود. علی الظاهر، احتمال اول ارجح است و قهراً قاعده صحت جزو امارات به حساب آمده، از اصول تنزیلیه و غیر تنزیلیه (اصول محرزہ و غیر محرزہ) (نخواهد بود، چه این که سیره عقلا، قائم است بر حمل فعل انسان بر صحت، نه به صرف جری عملی از آن جهت که متیقن است، بلکه به اعتبار طریقت و کاشفیت آن و حکم عقلا بر تتمیم کشف به اعتبار حصول ظن نوعی است. برخی از فقها و بزرگان، اصل صحت را از اصول عملیه دانسته، لذا مثبتات آن را هم حجت نمی‌دانند از جمله محقق نائینی، شیخ انصاری، موسوی بجنوردی،



امام خمینی ثمره این اختلاف در این جاست که اگر اصل صحت را از امارات بدانیم، مثبتات یا لوازم عقلی آن هم علاوه بر آثار شرعی اش حجت خواهد بود چراکه مثبتات امارات، حجت است اما چنانچه اصل صحت را از اصول عملیه (محرزه یا غیرمحرزه) بدانیم، صرفاً آثار شرعی آن حجت خواهد بود و دیگر لوازم عقلی یا مثبتات آن حجیت ندارند، چه این که اصولیین اثبات کرده‌اند که مثبتات اصول عملیه - چه اصول احراز و چه اصول غیراحراز - حجت نیست؛ مثلاً اگر ما از خارج بدانیم که این مایع مورد نظر اگر نجس باشد، خمر است، سپس دلیل قائم شود که نجس است، آیا در این صورت حکم می‌شود که این مایع خمر است و تمام آثار و احکام مترتب بر خمر را هم دارد؟ قطعاً این طور نیست که کسی به این مورد هم ملتزم باشد؛ همین طور است در خصوص جریان اصل صحت بنا بر اماریت آن، چه این که هرگاه طبق اصل صحت به صحیح بودن فعلی حکم کنیم، آثار و احکامی را هم که به واسطه عقلی یا لوازم عادی باشد، مترتب می‌داریم اما آن احکام و آثار و لوازمی که در موضوعش صحت و فساد اخذ نشده است، از طریق اصل صحت اثبات نمی‌شود؛ مثلاً در خصوص بیعی که از جهت ثمن شک داریم که قابل تملک شرعی است یا نه؟ جاری شدن اصل صحت، مستلزم این است که مثنی هم به بایع منتقل گردد اما این حکم از احکام صحت معامله بماند معامله نیست چراکه اثر معامله، این است که ثمن به بایع منتقل گردد و مثنی به مشتری، هرچند ثمن شرعی یا غیرشرعی باشد، اما این که شرعی است یا غیرشرعی و مملوک بایع است یا خیر، چیز دیگری است که از خارج و از دلیل دیگر به آن علم داریم چراکه علم اجمالی داریم که مشتری هم به دلیل غیرشرعی بودن ثمن، مثنی را نمی‌تواند مالک شود. مرحوم شیخ انصاری، مثال فوق را اینگونه تقریر می‌کند: اگر در خصوص معامله‌ای که از جانب شخصی صادر شده از جهت ثمن شک داشته باشیم که شرعی یا غیرشرعی، در این صورت، طبق اصل صحت، حکم به صحت معامله می‌شود ولیکن حکم به تملک ثمن توسط بایع نمی‌گردد چرا که تردید در جانب ثمن که شرعی است یا غیرشرعی، هرگاه منضم به صحت معامله شود، از لوازم عقلی صحت معامله خواهد بود و از آن جایی که گفته شد مثبتات اصل صحت چنانچه از اصول باشد، حجت نیست، در این جا هم باید گفت اگر به اصل بودن قاعده صحت قائل شویم، طبق



آن ثابت نمی‌شود که این ثمن از موارد قابل تملک شرعی است و مملوک بایع است، پس حکم به صحت معامله از طریق اصل صحت می‌شود و مبیع هم به تملک مشتری در می‌آید ولیکن چیزی به بایع منتقل نمی‌گردد زیرا اصل، عدم انتقال بوده، علم اجمالی هم در این خصوص وجود ندارد که چیزی از مال به بایع برگردد. مرحوم میرزای نائینی غروی نسبت به آنچه از شیخ انصاری (ره) نقل شد، اعتراض کرده و گفته است: اگر تردید در جناب ثمن از این جهت باشد که شرعا قابل تملک است یا خیر، در اثر چنین معامله‌ای باعث نمی‌شود که مبیع به ملک مشتری داخل شود چه این که لازم می‌آید مبیع بدون ثمن وارد ملک مشتری گردد که با حقیقت بیع که مبادله بین عوض و معوض است، منافات دارد، لذا صحیح نیست، حاصل این که جریان اصل صحت با اصل عدم انتقال در این مساله، متعارض می‌شوند و در اثر تعارض، تساقط پیش می‌آید. نهایتاً میرزای نائینی، حکم به بطلان این معامله کرده زیرا گفته است که اصل صحت، رافع شکی که در جانب عوضین یا متعاقدین باشد، نیست. مرحوم میرزا حسن موسوی بجنوردی از بیان میرزای نائینی جواب دادند: البته این مطلب در صورتی صحیح است که مقصود از صحت، صحت واقعی باشد که انتقال مبیع واقعا به ملک مشتری و عدم انتقال ثمن به ملک بایع با هم منافات دارد اما چنانچه این مطلب را نسبت به صحت ظاهری مقایسه کنیم گرچه واقعا امکان دارد این عدم انتقال صحیح نباشد ولیکن اگر شارع حکم به صحت معامله در ظرف شک کرده باشد، این حکم ظاهری در اثر صحت معامله با عدم انتقال واقعی مال یا بایع منافات ندارد و همچنین است در صورت عکس یعنی در صورتی که شارع ظاهرا حکم به عدم انتقال ثمن به بایع کرده باشد، چه این که عدم انتقال ظاهری در وقتی که نسبت به انتقال ثمن شک می‌شود، به حکم استصحاب است که با انتقال واقعی منافات ندارد.

۵۴۹



بخش هفتم: حکم تعارض اصل صحت با استصحاب

همان‌طور که در بحث جریان قاعده صحت گذشت، این اصل در شرایط عقد و نیز شرایط متعاقدین و عوضین جاری و استصحابات عدمیه، محکوم این قاعده است زیرا اصالة الصحة جزو امارات می‌باشد - (چنان که بیان شد نظر درست همین است). اصول علمیه، اعم از محرزه و غیرمحرزه محکوم امارات هستند چون در جای خود ثابت شده است که موضوع اصول

عملیه، شک در حکم واقعی است که شارع، آنها را به عنوان وظیفه عملی در حال شک مقرر فرموده است، اما حجیت امارات از باب تتمیم کشف است و آثار علم و قطع بر آنها بار می‌شود با این فرق که حجیت، علم ذاتی و انجعالی است به جعل بسیط و حجیت امارات جعلی است به جعل تالیفی و با این جعل است که امارات داخل افراد علم و تعیین می‌شوند؛ به تعبیر دیگر، برای مفهوم علم، دو مصداق و دو فرد است؛ یکی فرد حقیقی تحقیقی و دیگری، فرد حقیقی ادعایی. اگر اماره بر امری قائم شود، موضوع اصل، تبعداً، نه حقیقتاً مرتفع می‌شود و معنای حکومت امارات بر اصول همین است. در خصوص تعارض اصل صحت با استصحاب که از اصول عملیه است، بیان می‌داریم که استصحابی که معارض با اصل باشد یا موضوعی است و یا حکمی. شکی نیست که اصل صحت بر استصحاب حکمی، مقدم است؛ مثلاً هرگاه در صحت بیع به دلیل احتمال اختلال در شرطی از شرایط آن شک پیش آید، چنانچه قابلیت فاعل و عوضین هم احراز شده باشد، اصل صحت جاری می‌شود و نوبت به استصحاب حکمی که در مثال استصحاب عدم انتقال میباید که از آن به اصل فساد تعبیر می‌گردد، حکم به صحت بیع و ترتیب آثار آن داده می‌شود. در ابتدای بحث هم اشاره شد که نحوه تقدم اصل صحت بر استصحاب از باب حکومت امارات بر اصول عملیه است، اما در خصوص استصحاب موضوعی چنانچه با جریان اصل صحت تعارض داشته باشد، استصحاب موضوعی جاری می‌شود نه اصل صحت؛ مثلاً هرگاه شک در صحت معامله‌ای مورد نظر واقع شود، از آن جهت که سابقاً میباید خمر بوده است، حال، شک پیدا شود که در آن خمر در حین فروش به سرکه تبدیل شده است یا خیر؟ در این جا بدون تردید، استصحاب موضوعی جاری می‌گردد و لذا به باقی ماندن بیع بر خمر بودن، حکم می‌شود و بیع فاسد می‌گردد. همچنین اگر در صحت بیعی از آن جهت که احتمال داده شود یکی از طرفین عقد بیع، بالغ نباشد، شک حاصل آید، به دلیل اصل عدم بلوغ، احراز می‌شود که بیع از غیربالغ صادر شده است، لذا حکم به بطلان آن عقد بیع می‌شود و نوبت به جاری شدن اصل صحت نمی‌رسد. البته این که گفتیم در این دو مثال، طبق استصحاب موضوعی عملی می‌شود، نه طبق اصل صحت، این نه بدان جهت است که استصحاب موضوعی، مقدم بر اصل صحت می‌گردد، بلکه از آن جهت است که اساساً اصل



صحت در این مورد جاری نمی‌شود به دلیل این که - همان طور که قبلاً گفتیم - جاری شدن اصل صحت، متوقف بر احراز قابلیت فاعل و مورد است. بنابراین، با شک در قابلیت مورد (عوضین) - همچنان که در مثال اول بود - یا شک در قابلیت فاعل - چنان که در مثال دوم بود - اصل صحت جاری نمی‌شود. لذا عدم جریان اصل صحت در این موارد به دلیل عدم مقتضی است، نه به دلیل وجود مانع که استصحاب موضوعی باشد.

بند اول: اصل صحت در حقوق مدنی ایران

قانون مدنی ایران به پیروی از فقه شیعه، اصل صحت را به صراحت پذیرفته است و در این قسمت به برخی از مواد قانون مدنی که بر این اساس تنظیم شده است، اشاره می‌شود ۱- ماده ۲۲۳ قانون مدنی مقرر می‌دارد:

«هر معامله‌ای که واقع شده باشد، محمول بر صحت است، مگر این که فساد آن معلوم شود» که مقصود از معامله، همان مفهوم عقد است که به موجب ماده فوق هرگاه پس از انجام معامله، یکی از طرفین ادعای بطلان نماید، دادگاه به استناد اصل صحت معامله را صحیح دانسته، از مدعی بطلان، مطالبه دلیل می‌کند.

۲- به موجب ماده ۷۶۲ قانون مدنی «اگر در طرف مصالحه و یا در مورد صلح اشتباهی واقع شده باشد، صلح باطل است.»

چنانچه پس از انعقاد صلح ادعا شود که مصالحه به تصور این که متصلح از اقبای اوست، مبادرت به انعقاد صلح کرده، پس از وقوع عقد معلوم شده که متصلح از بستگان او نیست، عقد، محمول بر صحت است و مدعی صحت عقد، به اقامه دلیل بر عدم وقوع اشتباه، نیازمند نیست و بر مدعی اشتباه است که ادعای خود را ثابت کند.

۳- در ماده ۸۳۶ قانون مدنی ایران آمده است: «هرگاه کسی به قصد خودکشی، خود را مجروح یا مسموم کند یا اعمال دیگر از این قبیل که موجب هلاکت است، مرتکب گردد، پس از آن وصیت نماید، آن وصیت در صورت هلاکت، باطل است و هرگاه اتفاقاً منتهی به فوت نشد، وصیت نافذ خواهد بود.»



آقای دکتر جعفر لنگرودی در مورد این ماده می‌نویسد: «حال اگر محرز نشد که اعمال مذکور را به قصد خودکشی کرده یا نه و پس از آن اعمال هم وصیت کرده باشد و سپس در نتیجه آن اعمال به هلاکت رسیده باشد، آیا با وجود شک در صحت و بطلان چنین وصیتی چه باید کرد؟ در این مورد محققا اصل صحت، جاری خواهد شد

۴- ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی مقرر می‌دارد:

«انکار بعد از اقرار مسموع نیست، لیکن اگر مقرر ادعا کند اقرار او فاسد یا مبنی بر اشتباه یا غلط بوده، شنیده می‌شود و همچنین است در صورتی که برای اقرار خود، عذری ذکر کند که قابل قبول باشد؛ مثل این که بگوید اقرار به گرفتن وجه در مقابل سند یا حواله بوده که وصول نشده، لیکن دعاوی مذکوره مادامی که اثبات نشده، مضر به اقرار نیست.» ماده فوق نیز همانند مواد قبلی براساس اصل صحت تنظیم شده و لذا مادام که مدعی فساد اقرار در محکمه، مدعی خود را به اثبات نرساند، اقرار انجام شده، محمول بر صحت است.

۵- می‌دانیم که معامله در حال جنون باطل است، قانون مدنی در ماده ۱۲۱۳ مقرر می‌دارد: «مجنون دایمی مطلقا و مجنون ادواری در حال جنون نمی‌تواند هیچ تصرفی در اموال و حقوق مالی خود بنماید ولو با اجازه ولی یا قیم خود لکن اعمال حقوقی که مجنون ادواری در حال افاقه می‌نماید، نافذ است، مشروط بر آن که افاقه او مسلم باشد.»

حال اگر پس از انجام معامله، یکی از طرفین به دادگاه دادخواست تقدیم کند مبنی بر این که طرف مقابل به جنون ادواری مبتلا است و معامله مزبور در حین جنون وی انجام گرفته است، چنانچه به موجب دلایل و امارات قابل وثوق هم بتواند جنون ادواری را در دادگاه به اثبات برساند، دادگاه مبادرت به صدور رای به نفع وی نمی‌کند زیرا دادگاه به استناد اصل صحت، معامله را صحیح می‌داند، مگر این با اسناد و دلایل، وقوع انجام معامله را در حین جنون ثابت کند.

۶- ماده ۶۰۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هرگاه بعد از تقسیم، معلوم شود که قسمت به غلط واقع شده است، تقسیم باطل می‌شود.» ماده فوق براساس اصل صحت تنظیم شده است و لذا

چنانچه پس از انجام تقسیم، احد طرفین ادعا کنند که تقسیم به غلط انجام شده، مادام . که به اثبات نرساند، براساس اصالة الصحة محمول بر صحت است .

نتیجه گیری



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۵۵۳



منابع و مأخذ

- ۱- درر الاصول، شیخ عبدالکریم حائری یزدی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۲
- ۲- عوائد الايام نراقی، ص ۷۴؛ القواعد، محمد کاظم مصطفوی، ص ۱۵۳، مصباح الاصول، آیه الله خوئی، ج ۳
- ۳- القواعد الفقہیہ، بجنوردی، ج ۱، ص ۲۳۹؛ مصباح الاصول، تقریرات درس آیه الله خوئی، ج ۳
- ۴- مصباح الاصول، آیه الله خوئی، ج ۳، ص ۳۲۹؛ القواعد الفقہیہ، بجنوردی، ج ۱
- ۵- القواعد الفقہیہ، موسوی بجنوردی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ دوم، (۱۴۱۳ ه.ق)، ج ۱
- ۶- الرسائل امام خمینی، ج ۱، ص ۳۲۴؛ مصباح الاصول خوئی، مطبعه النجف، ج ۳
- ۷- عروۃ الوثقی، محقق یزدی، ج ۱، کتاب وقف، مساله ۶۳؛ القواعد الفقہیہ، مکارم شیرازی
- ۸- فوائد الاصول، تقریرات درس نائینی غروی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۴
- ۹- القواعد الفقہیہ، مکارم شیرازی، قم، مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیہ السلام، ج ۱
- ۱۸- دانشنامه حقوقی، جعفری لنگرودی، چاپ دوم، ج ۱
- ۱۹- اصول فقه، دفتر سوم، دکتر سید مصطفی محقق داماد، اصول عملیه و تعارض ادله، مرکز نشر علوم اسلامی، تابستان ۸۶

